بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 18 دی 1390.

یکی از روایت های عرضه بر کتاب، روایت جابر هست. قطعه مورد بحث از این روایت این تکه است

عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ بَعْدَ مَا قَضَيْنَا نُسُكَنَا،

حضرت در پاسخ به درخواست وصیتی که اصحاب می کنند طبق این روایت می فرماید

وَ انْظُرُوا أَمْرَنَا وَ مَا جَاءَكُمْ عَنَّا، فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُ لِلْقُرْآنِ مُوَافِقاً فَخُذُوا بِهِ، وَ إِنْ لَمْ تَجِدُوهُ مُوَافِقاً فَرُدُّوهُ، وَ إِنِ اشْتَبَهَ الْأَمْرُ عَلَيْكُمْ فِيهِ فَقِفُوا عِنْدَهُ وَ رُدُّوهُ إِلَيْنَا حَتَّى نَشْرَحَ لَكُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا شُرِحَ لَنَا،

اینجا سه قطعه کرده است یکی اینکه شما روایت را یک موقعی موافق قرآن می بینید و یک موقعی موافق قرآن نمی بینید و یک موقعی امر مشتبه بر شما می شود. یک بحث کلی در مورد آن موافق و عدم موافق هست که بعدا عرض می کنیم که آیا موارد از موافقت، عدم المخالفه است یا چیزهای دیگر است که چیزهای کلی است که در همه روایات باید در موردش صحبت کنیم آن اختصاص به این روایت ندارد. یک روایت آن ذیلش است ان اشتبه الأمر علیکم فیه مراد چیست. به نظر می رسد که مراد این است که گاهی اوقات به دلیل اجمالی که آیه شریفه دارد یا اجمالی که روایت دارد، روشن نیست که آیا مفاد آیه و روایت، با هم دیگر تطبیق می کنند یا نمی کنند. و بنابراین امام علیه السلام دستور داده اند که در مواردی که معلوم نیست روایت با کتاب خدا مطابقت بکند یا نکند می گوید که توقف کنید و روایت را به ما رد کنید. البته عملا بین این موردی که اشتبه الأمر و علیکم فیه و موردی که لم تجدوا موافقا، شاید فرقی نباشد. بستگی دارد که آن روایت می گوید که اگر موافق قرآن نبود رد کنید و مشتبه الأمر بود توقف کنید. این توقف مفادش این است که به آن روایت فتوا ندهید. ولی حالا به آن روایت فتوا ندهید چه کنید آیا احتیاط کنید؟ اگر بحث احتیاط باشد مفادش با ان لم تجدوه موافقا فرق می کند. اگر نه، این می گوید که نسبت به اینکه این روایت صادق است یا کاذب است صحبتی نکنید ولی در مقام عمل در واقع اگر مجبور به عمل باشید، سایر قواعد و ادله ای که اگر این روایت نبود، آن ادله اعتبار داشتند، به آنها مراجعه اگر بخواهیم بکنیم اگر مفادش این باشد لازمه توقف رجوع به مرجع فوقانی باشد. آن باشد نتیجه عملی اش با ان لم تجدوه موافقا یکی می شود. در هر دو این روایت را کأن لم یکن باید فرض کرد به مرجعی که لولا این روایت آن مرجع، مرجعیتی داشت مراجعه کنید. ولی مجرد اینکه از جهت عملی اینها نتیجه واحد دارند باعث نمی شود که بگوییم پس چرا این تفکیک را قائل شد. یک جا در واقع می گوید که شما بگویید که این باطل است. باطل تلقی اش کنید یک جا نه اینکه بگویید باطل است. ممکن است صحیح باشد ولی چون ما حجت نداریم بر صحت آن، بنابراین روایت های دیگری که در بحث هست، آن روایت ها هم حجتی برای اینکه مثلا تخصیص بخورند یا تقیید بدهند نداریم. نه اینکه قطع داریم به عدم اعتبارشان. بنابراین مانعی ندارد که این که شاید در روایت های دیگر، بین مخالف و موافق فرقی نگذاشته است آن به جنبه عملی کار داشته است می گوید اگر موافق بود اخذ کنید و مخالف بود رد کنید در واقع آنجایی هم که مشکوک هست که مخالف باشد یا نباشد، عملا حکم عملی اش یکسان است.

یک نکته ی دیگری عرض کنم که آیا مواردی که بین قرآن و سنت عموم و خصوص من وجه باشند، آیا اینها را هم ما می توانیم داخل در ان اشتبه علیکم امر فیه کنیم یا در جایی که ما بالاخره نمی دانیم که امر بر ما مشتبه هست امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: یعنی جایی که روایتی باشد که رابطه اش با قرآن عموم و خصوص من وجه است. این را داخل در ان اشتبه امر علیکم فیه مثلا قرارش دهیم. به نظر می رسد که نه، موارد عموم و خصوص من وجه، با قرآن ولو اینکه ما نمی دانیم قرآن او را تخصیص می زند یا اینکه سنت قرآن را تخصیص می زند و مراد از قرآن مشخص نیست، ولی اینکه موافق قرآن بالاخره می تواند باشد یعنی مخالفتشان، مخالفت بدوی است مخالفت استمراری نیست، آن را آنگونه هست. یعنی در واقع ظاهر ان اشتبه علیکم امر فیه در جایی است که شما نمی دانید که آیا این خبر مخالف قرآن هست یا نیست. و ظاهر مخالفت و موافقت، مخالفت و موافقت استمراری است. و عموم و خصوص من وجه جزو وجدتموا للقرآن موافقا است. چون مخالفت استمراری ندارد. هر چند بالأخره ما نمیدانیم که قرآن مرجع هست در آن محل اجتماع قرآن و ماده اجتماع یا سنت مجرد اینکه اجمال پیدا کرده است آیه قرآن به دلیل اینکه کنار سنت قرار گرفته است باعث نمی شود که ما در موافق و مخالف بودنش تردید داشته باشیم. موافق هست ولی حالا که موافق هست چه طوری این موافقتش را ما باید تحلیل کنیم، آن یک بحث دیگر است. مجرّد اجمال آیه قرآن باعث نمی شود که، آن اجمالی که در اثر عام و خاص من وجه بودن ایجاد شده است، باعث نمی شود که ان اشتبه امرٌ علیکم فیه، شامل آن مورد شود. جایی که ذاتا آیه قرآن اجمال دارد در خود آیه قرآن محکمات داریم متشابهات داریم. متشابهات که بنا بر یکی از احتمالات که شاید احتمال ضائق هم باشد، روایات و آیاتی که به هر حال یک نوع نیاز به تفسیر دارند. حالا این آیاتی که یک نوع اجمالی دارند که نیاز به تفسیر دارند، اینها ممکن است با سنت یعنی با روایتی که از ائمه معصومین علیه السلام وارد شده است ما ندانیم که آیا اینها مخالف هستند به دلیل اجمالی که در آیه هست. یا اجمالی که در سنت هست. یکی از دو طرف آیه یا روایات یکی از آنها اگر اجمال داشته باشد می تواند انسان مردد شود که بالاخره اینها بنا بر یک احتمال مفادشان با هم دیگر سازگار باشد بنابر یک احتمال مفادشان سازگار نباشد. این بحث خاصی ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه ان اشتبه امر علیکم فی ... من وجه نه اینکه اگر شما ندانستید که مراد از آیه چیست. ان اشتبه امر علیکم در موافق و مخالف بودن. ظاهر جمله این است. نه اینکه در ارتباط با آیه و روایات اگر ندانستید مراد از آیه و مراد روایت چیست توقف کنید. ظاهرش این است که اگر در موافق و مخالف بودن تردید کردید. در موارد عموم و خصوص من وجه تردید در موافق و مخالف بودن نداریم حتما موافق است. ولی چه جوری موافق است را نمی دانیم. و الا اصل الموافقه موافق است ولی به این که آیه روایت را تخصیص می زند یا رویت آیه را تخصیص می زند،

سؤال:

پاسخ: در نهایت در مجمع یکی از اینها دیگری را تخصیص می زند و نهایتا یعنی ظهور استمراری اش ظهور موافق هست نه مخالف. این است که ان اشتبه علیکم امر فیه، موارد عموم و خصوص من وجه را شامل نمی شود.

سؤال:

پاسخ: توضیحش را دادیم مراد از مخالف، مخالفی است که نهایتا مخالف باشد استمرار داشته باشد مخالفتشان. عام و خاص من وجه مثل عام و خاص مطلق، مخالفت بدوی هر دوشان دارند ولی مخالفت استمراری ندارند.

سؤال:

پاسخ: نه فرض این است که ما می دانیم؛ مخالف یعنی آن دو چزی که با هم نمی سازند. اینها با هم می سازند چون هم این صلاحیت دارد که قرآن را تخصیص بزند و هم قرآن صلاحیت دارد سنت را تخصیص بزند ولی ما نمیدانیم که کدام یک از اینها دیگری را تخصیص زده است.

سؤال:

پاسخ: مشتبهش موافق و مخالف بودن نه نحوه موافق و مخالف بودن. در نحوه موافق و مخالف بودنش مشتبه نیستند. اینها موافق هستند ولی نحوه توفیق بین این دو تا، گاهی اوقات تعبیر می کنیم بین اینها توفیق حاصل می شود توفیق یعنی اینکه سازگار می شود. یعنی در واقع ما اینجا می دانیم که یکی از اینها قرینه بر دیگری است اما کدام قرینه بر دیگری است نمی دانیم. مجرد مشتبه بودن قرینه، باعث نمی شود که عنوان مخالفت صدق کند. این است که مخالفت استمراری ندارد مثل عهموم و خصوص مطلق از این جهت تفاوت جدی با آنها ندارد. این بحث عمده اش بحث سندی اش است که چون ما این بحث های سندی را به تفصیل بحث کردیم این را هم مفصلا بحث کنیم بد نیست.

در این روایت یکی محمد بن عیسی در سندش واقع است که مراد محمد بن عیسی بن عبید است. محمد بن عیسی بن عبید را در شرح حالش اگر مراجعه کنیم می بینیم که مرحوم نجاشی خیلی توثیق خیلی محکمی می کند. جلیل فی اصحابنا ثقه عینٌ کثیر الروایه حسن التصنیف، خیلی محکم ولی یک ذیلی دارد. می گوید و ذکر ابو جعفر بن باویه عن ابن ولید انه قال ما تفرّد به محمد بن عیسی من کتب یونس و حدیثه لا یعتمد علیه. این عبارتی هست که مرحوم شیخ صدوق از استادش ابن ولید نقل کرده است و آن را پذیرفته است. به تبع ابن ولید و شیخ صدوق، شیخ طوسی هم در جاهای مختلفی از رجال و فهرست و جاهای دیگر، کلمه ضعیفٌ تعبیر کرده است. و این تعبیر هم در رجال هست و هم در فهرست هست و هم در استبصار در بعضی مواقع واقع شده است و تضعیف کرده است البته مشخص است که مرجع تضعیفش، استثنای ابن ولید از رجال نوادر الحکمه است. اینجا دو تا بحث هست. یک بحث این است که اصلا ابن ولید آیا محمد بن عیسی را تضعیف کرده است یا روایت محمد بن عیسی از یونس را استثنا کرده است. پاسخ مطلب این است که همچنان که اصحاب، فهمیده اند، تضعیف که اینجا هست تضعیف مال شخص محمد بن عیسی است. از ذیل عبارت نجاشی هم مشخص هست که اصحاب از عبارت ابن ولید تضعیف خود محمد بن عیسی فهمیده اند. ببینید عبارت را. در ذیل مطلبی که شیخ صدوق از ابن ولید نقل می کند نجاشی می گوید

و رأيت أصحابنا ينكرون هذا القول و يقولون: من مثل أبي جعفر محمد بن عيسى سكن بغداد

بعد دو سه خط بعدش عبارت کشی را که ذکر می کند می گوید

كان الفضل بن شاذان يحب العبيدي و يثني عليه و يمدحه و يميل إليه و يقول: ليس في أقرانه مثله و يحسبك هذا الثناء من الفضل رحمه الله

ببینید اصلا هم نجاشی هم افرادی که نجاشی از آنها نقل می کنند آن استثنایی که اینجا، یعنی تضعیفی که می د انند، تضعیف در مورد محمد بن عیسی است. ولی نکته بحث این است من تصور می کنم که اینکه تعبیر می کند ما تفرد به محمد بن عیسی من کتب یونس و حدیثه لا یعتمد علیه، این مطلب را ابن ولید در ترجمه یونس گفته است. یعنی ذیل به بحث یونس که رسیده است، به دلیل اینکه یونس روات مختلف داشته است، می خواهد بگوید بعضی از روایت های یونس مورد پذیرش نیست به دلیل اینکه راوی اش محمد بن عیسی است. اینکه می گوید ما تفرّد من کتب یونس، این از باب تخصیص تضعیف کتب یونس نیست. از باب این است که در مقسم یعنی می خواهد بگوید که کتب یونس دو دسته هستند. بعضی از کتب یونس مفردات یا روایات یونس متفردات محمد بن عیسی است و بعضی ها غیر متفردات است. و شاهد دیگری بر اینکه خود محمد بن عیسی را ایشان تضعیف می کرده است، عبارتی است آن این است که این تضعیف فقفط اینجا نیست. در ذیل ترجمه محمد بن احمد بن یحیی اشعری هم این تضعیف وارد شده است. و همین جا حالا ذیل آن هم بیاورید احتمالا بیاید باید

آهان این است در ذیل ترجمه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران، می گوید کان محمد بن حسن بن ولید، از روایت های محمد بن احمد بن یحیی یک مواردی را استثنا می کرده است. یکی از آن استثنا ها ما یرویه عن محمد بن عیسی بن عبید باسنادٍ منقطع. مرحوم آقای خویی باسناد منقطع را اینگونه معنا می کند که جایی که روایت محمد بن عیسی بن عبید، محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن عیسی بن عبید نقل می کند به نحوی که در اسنادش انقطاعی رخ داده است. یعنی در ادامه سند، انقطاعی رخ داده است کأنه به جهت آن ارسالی که در سند هست، به جهت آن ارسال دارد استثنا می کند. در حالی که اولا اسناد منقطع اختصاصی به محمد بن عیسی بن عبید ندارد. اگر به آن معنا که آقای خویی معنا می کنند. از هر کس می خواهد نقل کند که اسنادش منقطع باشد خب آن گیر دارد. این جور نیست که روایت های محمد بن عیسی بن عبید، اسناد مرسل در روایتش شما مراجعه کنید روایت های مرسلش، یک روایت های مرسل چشمگیری نیست که بگوییم به دلیل کثرت روایت های منقطع، آن را تخصیص به ذکر داده است. این اولا اگر اسناد منقطع به آن معنا باشد اصلا نباید ذکر محمد بن عیسی بن عبید را ذکر کند و ثانیا ظاهر این تعبیر این است که ما یرویه محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن عیسی بن عبید، یعنی محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن عیسی بن عبید نقل می کند و اسناد محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن عیسی بن عبید منقطع است. اینجا منقطع به معنای لغوی است. منقطع یعنی تنها منفرد. این همان عبارت ما تفرّد محمد بن عیسی من کتب یونس است شبیه همان است. یعنی اینها این را می خواهد بگوید که اگر محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن عیسی بن عبید با اسناد تنهایی نقل میکند آن قبول نیست. این به دلیل اینکه احیانا بعضی از مواردی که از محمد بن عیسی بن عبید نقل می کرده است کنارش یک سند دیگری هم وجود داشته است که آن سند مشکل را حل می کند منقطع یعنی منفرد تنها متفرّد. ان قطع یعنی کسی که منفرد است یعنی در بیابان کسی که رفیق ندارد. بدون قرینه بدون همراه بی همراه یعنی منقطع یعنی این. مراد انقطاع اصطلاحی که یعنی به اسناد مرسل نیست. این دقیقا همان مفادی را دارد که ما تفرّد به. یعنی اگر محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن عیسی بن عبید روایتی نقل کرد و در کنار محمد بن عیسی بن عبید کسی دیگر واقع نبود، مقبول نیست روایتش. این به خاطر اینکه خودش ایراد می گیرد می گوید اگر کنارش یک کسی دیگر بود که آن به درد می خورد خب هیچی. اگر تنها محمد بن عیسی بن عبید مطلب را نقل کرده است آن مورد قبول نیست.

سؤال:

پاسخ: این همان معنا است. تکلف نیست باسناد منقطع مفادش همین است. یعنی معنا ندارد که روایت محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن عیسی بن عبید باید باسناد منقطع باشد. یا باید مراد این باشد که بین محمد بن احمد بن یحیی و محمد بن عیسی بن عبید واسطه ای افتاده باشد که این هیچ وقت هیچ جا محمد بن احمد بن یحیی همیشه مستقیم از محمد بن عیسی بن عبید نقل می کند. با واسطه اصلا نقل نمی کند اسناد منقطع اصلا ندارد. این مراد آن نیست.

سؤال:

پاسخ: از باب طبقه ای هم کاملا تطبیق می کند. اصلا استاد اصلی اش است. یکی از استاد هایی که محمد بن یحیی از او خیلی روایت می کند محمد بن عیسی بن عبید است. مراد از اسناد منقطع این نیست که بین محمد بن احمد بن یحیی و محمد بن عیسی بن عبید واسطه ای باشد انقطاع رخ داده باشد. این روایت می گوید اسنادش منقطع باشد. این روایت اگر اسنادش منقطع باشد منقطع را فقط همین معنا می شود کرد و معنای دیگر ندارد. آقای خویی باسناد منقطع را مربوط به بعد از اینها می داند.

سؤال:

پاسخ: بعد از اینها کاری ندارد. می گوید روایت کردن محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن عیسی بن عبید اسنادش منقطع باشد. این رابطه این دو تا اسنادش منقطع باشد. رابطه این دو تا بخواهد منقطع باشد معنایش این است که ینفرد به از فلان کس هست. هیچ تفاوتی از جهت مفاد با آنها ندارد. این است که همچنان که اصحاب هم همین جور فهمیده اند که تضعیف، در مورد خود محمد بن عیسی بن عبید است. بله این یک مرحله که ابن ولید و اینها این ار تضعیف کرده اند اما حالا یک ریزه کاری هایی در فرمایش آقای خویی دارد که وارد آن ریزه کاری هایش نمی شوم. نکته مهم این است که اصحاب این مطلب را نپذیرفته اند. اصحاب نپذیرفته اند فضل بن شاذان که استادش بوده است، شاگرد را قبول داشته است، یمدحهه و یمیل الیه و یثنی علیه می گوید لیس فی أقرانه مثله. نجاشی هم تعبیر دقیقی دارد می گوید که کسی که استادش او را مدح می کند و ثنا می کند، آن کافی است برای یعنی استاد شاگرد را خیلی بهتر از کسی مثل ابن ولید می شناسد. این است که این تضعیف ابن ولید، با تعارضش با توثیق صریح فضل بن شاذان و ثنا و مدح و میلی که فضل بن شاذان به او دارد قابل معارض نیست و روی همین جهت اصحاب او را تضعیف کرده اند. در ذیل شرح حال محمد بن احمد بن یحیی هم نجاشی نقل می کند از ابن نونح. همین جا در ذیلش بیاورید در همین محمد بن عیسی بن عبید بیایید پایین در ترجمه در ذیل اینجا می گویند که ابو العباس بن نوح می گوید

و قد أصاب شيخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد في ذلك كله، و تبعهُ أبو جعفر بن بابويه رحمه الله علىٰ ذلك، إلّا في محمد بن عيسىٰ بن عبيد، فلا أدري

آن می گوید نمی دانم که چه شده است که مشکل چه بوده است که فلا ادری

ما رابه فيه؟

چه چیزی منشأ شده است که ابن ولید را نسبت به محمد بن عیسی بن عبید به شک و تردید بیاندازد؟

لأنه كان علىٰ ظاهر العدالة و الثقة

یک نکته ای را من اینجا حالا که گفتید صغر سن عرض کنم، یک عبارتی نجاشی دارد در ذیل بعد از اینکه مطلب چیز را نقل کرده است، مطلب شیخ صدوق از قول ابن ولید را نقل کرده است عبارت کشی را نقل می کند و می گوید که کشّی گفته است محمد بن عیسی بن عبید از جهت سنی کمتر از آن بود که حسن بن محبوب روایت کند و

إن محمد بن عيسى بن عبيد أصغر في السن أن يروي عن ابن محبوب، قال أبو عمرو: قال القتيبي: كان الفضل بن شاذان

تا آخر عبارت. من فکر می کنم که این قال ابو عمرو، قسمت اولیه اش خواسته است عبارت کشی را بیاورد قبلش آن عبارت بوده است آن را مدنظرش نیست خیلی. آن به دلیل اینکه آن قسمت قبلی اش خودش یک نکته طبقاتی است و جزو اهداف نجاشی هم هست که نکات طبقاتی را ذکر کند آن را ذکر کرده است و در واقع این عبارت کشی را در کشی که مراجعه کنید این دو عبارت پشت سر هم هستند. عبارت اولیه اش ایشان در مقام رد قول ابن ولید یا تأیید قول ابن ولید ان را نقل نکرده است. آن یک چیز دیگر است و چون هدف نجاشی هم بوده است جزو چیزهایی بوده است که موضوع کتاب نجاشی که ذکر طبقات کتاب هم هست آن را ذکر کرده است. بعضی ها مثلا آن را در این بحث توثیق و تضعیف آن عبارت، نه آن به این بحث ها ربطی ندارد و خود مطلبش هم نادرست است که ان محمد بن عیسی بن عبید من صغار، آن عبارتش هم عرض کنم عبارتش هم عبارتی که نجاشی نقل می کند با عبارتی که در رجال کشی است فرق دارد. عبارت رجال کشی این است من صغار من یروی عن ابن محبوب فی السن. نه اصغر من عن یروی متنش هم متفاوت هست. این حالا از کم سن و سال ترین افرادی هست که از ابن محبوب نقل می کند نه اینکه بچه بوده است نمی توانسته است نقل کند. حالا صرف نظر از این بحث که حتی من صغارش هم مطلب درستی نیست. محمد بن عیسی بن عبید، طبقه اش حالا محمد بن عیسی بن عبید در 198 روایت دارد. 198 مکه رفته بوده است از بعضی افراد در قرب الاسناد حمیری روایت محمد بن عیسی در سال 198 هست که در مسجد الحرام بوده است و اینها شاید ظاهرش این بوده است که بالغ بوده است. اگر فرض کنید که بالغ بوده 198 مثلا حدودا متولد حدود 180 باید باشد که مثلا هفده هجده ساله. حالا 180 اگر در نظر بگیریم، وفات ابن محبوب سال 221 یا 224 آن حدود ها است. یعنی 44 سال هست. و خب خیلی کم سن نیست این جور نیست که موقع وفات او، البته یک سری شاگرد هایی ابن محبوب داشته است من الآن شاگرد هایش را هم ابن محبوب یادم نیست شاگردی که، بله مثلا حسین بن سعید، که از شاگرد های ابن محبوب هست خب یک مقدار بزرگتر از محمد بن عیسی بن عبید هستند. شاید در طبقه دوم شاگرد هایش باشد یعنی یک سری شاگرد هایش. ولی خیلی کوچک آن چنانی که مثلا اصغر فی السن من عن یروی عن ابن محبوب که قطعا غلط است. آن که قطعا غلط است. حال نم صغار من ان یروی عن ابن محبوب خب اشکالی ندارد. آن را بگوییم که میان شاگرد هایش جزو شاگرد های کم سن و سال نسبی یعنی نسبت به یک سری شاگرد های دیگرش تازه نه همه شاگرد هایش. مثلا احمد بن محمد بن عیسی که از ابن محبوب نقل می کند، خودش شاگرد همین محمد بن عیسی بن عبید است. این هم که

سؤال:

پاسخ: بله آن که دو جور عبارت نقل شده است. حالا غرض من این است که حالا این عبارت را هر جور می خواهیم حل کنیم من صغار من یروی یا اصغر من یروی اینها اصلا ربطی به آن جهت تضعیف ندارد و نجاشی هم این را نمی آورد این وسط برای اینکه بگوید که ثقه هست یا نیست. به اینها اصلا ربطی ندارد.

سؤال:

پاسخ: اما مرحوم شیخ صدوق هم روایت های محمد بن عیسی از یونس را در چیزش دارد و هم روایت هایی که محمد بن عیسی از غیر یونس نقل می کند. هر دو آنها در کتاب های صدوق هست. آقای خویی یک جایی

سؤال:

پاسخ: حالا متفرداتش را نمی دانم و تازه خیلی از چیزهایی که کتب صدوق، این جور نیست که اختصاص داشته باشد به روایت های معتبر. چون خصوص کتاب فقیه خب روایت های معتبر است. ولی سایر کتاب هایش اختصاص به روایت هایی که حتما از جهت سندی معتبر باشد ندارد. این است که از محمد بن عیسی از یونس خب روایت زیاد نقل می کند.

سؤال:

پاسخ: محمد بن احمد بن یحیی جزو راویان متکرر، همین الآن اینجا بیاورید روی عنه را ببینید 382 مورد روایت مستقیم دارد. جزو مشایخ اصلی محمد بن احمد بن یحیی همین محمد بن عیسی بن عبید است. این تعداد نقل ببینید کسانی که از محمد بن عیسی نقل می کنند نفر سومش است. یک ذره دو ذره نیست اصلا بحث حالا اینها تازه کتب اربعه است. کتب صدوق و اینها در چیزش نیست. البته وسائل هست ولی وسائل مشتمل بر همه روایت های کتب صدوق نیست. اگر آنها را هم ضمیمه کنیم خیلی بیشتر از اینها است. آن تردیدی نیست که محمد بن احمد بن یحیی شاگرد محمد بن عیسی بن عبید است و مراد از اسناد منقطع بین این دو تا نیست. وقتی که چنین نشد اسناد منقطع یعنی اسناد منفرد. منقطع، انقطع یعنی تنها بود. اصلا معنای منقطع یعنی تنها. انقطع زیدٌ أی انفرد، کتاب لغت را شما مراجعه کنید انقطع الاسناد یعنی آن یک اصطلاح خاصی است اصطلاح درایه و اینجا تطبیق نمی شود. مراد آن نیست. همان معنای لغوی اسناد منقطع یعنی اسناد منفرد تنها و یگانه.

سؤال:

پاسخ: خب همین الآن شما ارتباط را بیاورید قسمت ارتباط. خب همین محمد بن عیسی بن عبید را بزنید. حالا بروید محمد بن احمد بن یحیی را هم بیاورید اینجا....

به نظر می رسد که محمد بن عیسی بن عبید تردیدی در وثاقتش نیست با توجه به مدحی که فضل بن شاذان از او کرده است اصحاب تخطئه کرده اند آن چیزی بوده است که ابن ولید حالا چه شده است که ابن ولید اینگونه چیز کرده است خیلی روشن نیست. همین جوری که ابن نوح می گوید ... آن که نمی داند چه شده است ما هم نمیدانیم که چه شده است.

سؤال:

پاسخ: حالا نکته اش چه بوده است آخه در آن خط ها هم نیست. در خط مثلا یک نوع، البته بعضی ها در مورد محمد بن عیسی بن عبید به غلو متهمش کرده اند ولی چیز خاصی در روایاتش سبک خاصی که بگوییم غلات باشد نیست. آن هم حالا نمی دانم حالا من به هر حال خیلی روشن نیست داستان چیست. خب بحث بعد عمر بن شمر است در جابر جعفی که فردا صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد